

شاعر شیرین و متفکر عمیق هیچ اهمیتی نداده اند. اینست که چون بنده شاید شخص اولی باشم که در اروپای غربی راجع به بیدل مقاله نوشتم امیدوارم به نواقص و نارسایی های این سخنرانی مختصر با چشم معاف و عذر، نگاه خراشید نمود. مقصود من این دفعه تحقیقی نیست بلکه بیشتر شرحی است یعنی میخواهم نشان بدهم که فلسفه بیدل دارای عناصر تازه ای است که ایشان را از سایر متصوفین اسلامی تشخیص و تخصیص می نماید.

وقتی در چهار عنصر، بیدل از تجربه های صوفیانه خود در طفولیت و جوانی حرف میزند میگوید که تمام دنیای ظاهری را میتوان کلامی یا سخنی از گوینده ای دانست برای بیدل سخن قدرت تخیلی دارد: هر نقشی که میبینی حرفی است که میشنوی حقیقت مطلق کلمه مجرده ایست که چون ما و رای اصوات طبیعی است ما آنرا نمیتوانیم بگوش مادی خود بشنویم ولی:

خاموش شو و ببین که بی گفت و شنود

چیزی میگوی و همان میشنوی

«سخن» روح کاینات است «معنی» سخنها، دنیای غیب است و «لفظ» یعنی شکل ظاهری سخنها دنیای ظاهری است که این دو دنیا با یکدیگر مطابقت مینماید. چرا در حال خواب دیدن، ارواح میتوانند بین خود حرف زنند و اولیاء الله قادرند از اشیاء و اتفاقات دور و نادیدنی خبری پیدا کنند؟ زیرا که این جواب بیدل است:

اجزای آب بی غبار موانع پیوسته در یکدیگر میجو شدند در صورتیکه عوام قادر به آن نیستند برای اینکه «عنصر سنگ جز به حجاب و افسردگی نمیکوشد» به قول بیدل:

اسماء ظهور بانگ ناقوس دل است

اشیاء همه اعتبار محسوس دل است

هر ذره درین دشت چراغی دارد

یعنی این جمله چشم جاسوس دل است

نظریات یک اروپایی درباره

میرزا عبدالقادر بیدل

اینک متن اولین کنفرانس پروفیسور بوسانی را درباره بیدل
که ساعت دو نیم بعد از ظهر روز ششم میزان ۴۴ در تالار آدی توریوم
پوهنتون کابل ایراد گردیده است از نظر خوانندگان محترم
مجله ادب گزارش میدهیم .

عالمی محمل بدوش وهم جولان میکند کیست تافهمد که منزل هم براه افتاده است

بیاتادی کنیم امروز فردای قیامت را که چشم خیره بینان تنگ دید آغوش رحمت را

من آن شوقم که خود را در رغبا رخویش میجویم

رہی در جیب منزل کرده ام ایجاد و میجویم

این سه بیت بیدل شاید عمیقترین نقاط فلسفه شاعر بزرگ هندوستان اسلامی

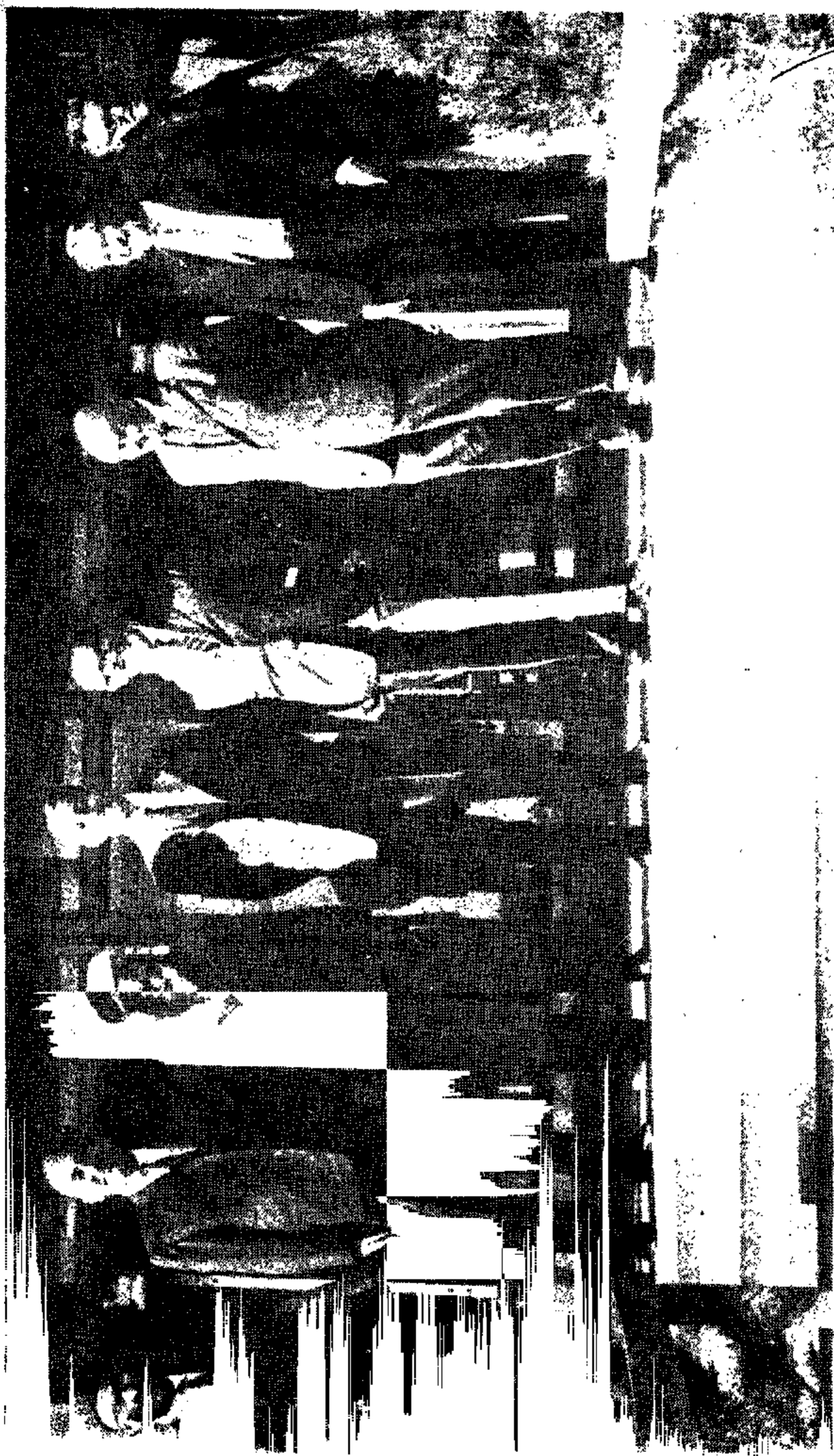
و آسیای میانه را مجسم نماید گویا در بیت اول فلسفه مکان، در بیت دوم فلسفه

زمان و در بیت سوم فلسفه جستجوی بی پایان متمرکز گردیده است .

البته حضرات میدانند که در اروپا عده بسیار کمی از مطالعات علمی و تحقیقی

درباره بیدل تألیف شده و متأسفانه مستشرقین اروپایی ، با استثنای خاورشناسان

شوروی که اخیراً درباره بیدل مقالات و کتابهای مهمی منتشر کرده اند ، به این



دربین عکس بعضی از بیدل شناسان معروف افغانی مانند: بناغلو علی محمد وزیر دربار سلطنتی، حافظ نور محمد کهکدای سرمنشی حضور ملو کانه، دکتر محمد انس سابق وزیر معارف، پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات سناتور ملک الشعرا استاد پیناب، گویا اعتمادی مشاور وزارت معارف و سید داود الحسینی با پر و فیسور بوسانی بیدل شناس معروف ایتالوی دیده میشو ند.

بعقیده من يك نطقه بسیار مهم در آید آلیزم بیدل اینست که ایشان مانند بعضی از آید آلت های جدید اروپایی با افکار افلاطونی جدیدیا «نیوپلاتونیک» فرق دادوبه «جسم» نیز اهمیت درجه اول میدهد همه میدانند که قریب همه متفکرین صوفی اسلام و «میسٹیک های» سایر ادیان نیز جسم را نقاب و پرده معنوی شناخته که ما را از دیدن حقایق دنیای دیگر محجوب و محروم میسازد اما بیدل میفرماید که :

بردامن جسم پاک تحقیر مدوز . . . حق را بهمین لباس دریا فته ای

دنیا برای بیدل وهم و خیال بی معنی نیست، خدای متعال این عالم را آفریده و بنابراین این عالم نمیتواند چیزی باطل باشد «ربنا ما خلقت هذا باطلا» و بقول بیدل : «باطل از باطل بروید حق ز حق» پس این دنیا نیز حق است نه به معنی اینکه دنیا خداست بلکه به این معنی که دنیا حقیقتی دارد و باطل نیست. اما میتوان گفت که بیدل درباره حقیقت اشیاء ظاهری افکاری خیلی شبیه آن فیلسوف مشهور جرمنی کانت دارد بدون «علم» یعنی بدون فعالیت دریا بنده يك شخصیت اشیاء ظاهری هیچ ترتیبی ندارد.

نزد اهل حقیقت و ایجاد . . . هیچ چیزی بغیر علم نژاد

هر چه بینی ز منرد و ترکیب . . . دارد از علم گوهر ترتیب

بدن - مثال - روح سه طبقه است از حقیقت واحده که در اصل «غیب» است غیب مطلق بقول بیدل حقیقت الحقایق است بعد از ان يك غیب اضافی دارای نظافت عجیبی می آید که اصل عالم ارواح است و بعد از آن غیب متمثل است که عالم مثال سببی بر آنست و بعد هم غیب مصور می آید که حقیقت عالم اجسام و ابدان است. پس ما میتوانیم «غیب» بیدل را با Noumenon کانت ترجمه کنیم حقیقت همه چیز ها غیب است یعنی Noumenon

همه غیب است شهود اینجا نیست

جمله اخفا است نمود اینجا نیست

افکاری که تا حالا شرح آنرا داده ایم اغلب از اثر بیدل موسوم به نکات اقتباس شده است. اثر بسیار مهم دیگر بیدل یعنی محیط اعظم مشتمل بر تاریخ روحانی دنیاست البته ما اینجا وقت نداریم تمام آثار بیدل را شرح دهیم درباره محیط اعظم بنده فقط اشاره ای مینمایم به يك حکایت پر معنی که در آن مثنوی موجود است و برای فهمیدن فلسفه زمان بیدل خیلی مفید است یعنی حکایت مهاراج که سوار اسپ چوبی شده از چشم همه درباریان نابدید میگردد. مهاراج بيك مملکت دور میرسد و آنجا بيك دختر سندی از راج مینماید و در ده سال ده نفر فرزند نصیب وی میشود بعد از ده سال در نتیجه قحطی سختی در شرف مردن از گر سنگی، مهاراج تصمیم میگیرد خود را به آتش انداخته خودکشی کند ولی به محض اینکه وی داخل شعله های آتش میگردد خود را در دربار خود می بیند و متوجه میشود که ده سالی که گذشت بیش از يك ثانیه نبوده است. از قرا معلوم حکایت هایی ازین قبیل در عده ای از ادبیات دنیا موجود است ولی چیزی که بسیار جالب است اینست که این قصه بیدل که البته رمز و سمبول نسبی بودن زمان است آخرش با قصه های سایر ادبیات آسیایی و اروپایی خیلی فرق دارد یعنی مهاراج از تجربه عجیب خودش با هیچکسی خرف نمیزند ولی خیلی دلش میخواهد که مملکتی را که در آن مدت ده سال زندگی کرده است دوباره زیارت کند، باز روانه میشود «این دفعه بدون اسپ چوبی بلکه با وسایل عادی حمل و نقل» و آنجا هارا «در حقیقت» نیز می بیند و یقین دارد که آن ده سال زندگی خودش نیز حقیقی بوده و نه خواب و خیال. این «آید آلیم ریالستی» بیدل فوق العاده مهم است و شباهت عجیبی با فلسفه آید آلیست جدید اروپا دارد ایجادیات فکر (یا عبارت بیدل «دل») نه فقط حقیقتی است بلکه آنست یگانه حقیقتی که ما میتوانیم ادراک کنیم (کانت!!)

یکی از مهمترین مثنویهای فلسفی بیدل «عرفان» است در عرفان بیدل بطور خیلی واضح از Evolution حرف میزند البته Evolution بیدل عین Evolution داروین

منبع، مرجع خلق، منبع اشکال، مرکز علم و مصدر اعمال میباشد انسان مشتمل است بر «جسم» و «علم» قبلاً هم دیدیم که «علم» در فلسفه بیدل اصطلاح مخصوصی است که نه با «علم» مذهبی عادی و نه با «علم» فنی مدرن شباهت دارد بلکه بیشتر اصطلاح فلسفی «Pensiero» در فلسفه آید آلت ایتالیایی Gentile یادآوری مینماید بمعنی «فکر خلاق» زیرا «علم» برای بیدل فقط شناسنده نیست، خلاق هم است و «ترتیب دهنده» اشیاء ظاهری. البته دیوان بزرگ بیدل نیز پر از غزلیات و نظم‌های فلسفی عمیقی است و لسی چون استنباط يك فلسفه مرتب از دیوان اشعار کار آسانی نیست اجازه دهید که بنده حالا فقط چند بیت دیوان بیدل را ذکر نمایم که بعقیده من حاوی افکار بدیعی و یا اشارات مهم فلسفی میباشد.

اولاً باید در نظر داشت که برای آید آلیزم بیدل «عالم» که بیرون از «علمی» که بوسیله آن شناخته میشود وجود مستقلی ندارد. عالمی ثابت و استاتیک نمیشود بلکه مانند «فکر» و «علم» که اصل آنست هر دقیقه تجدید می‌یابد بقول وی :

نوی بیدل از سازامکان نرفت نشد کهنه تجدید ایجادها

و نه فقط عالم بیدل ثابت و بی حرکت نیست بلکه انتهای مکانی و زمانی نیز ندارد. ز کارگاه تجدد عیان نشد بیدل جز اینقدر که کس اینجا بانتهای نرسید

ولی با این تجدد لاینقطع عالم هیچ وقت شکلی که قبلاً در آن بوده دوباره طوریکه قبلاً بود تکرار نمیگردد. بیدل ترقی پرور تر از آنهایی است که قایل «رجعت» اوضاع قبل یا تناسخ ارواح استند برای وی هر حالی، هر وضعیت، حال و وضعیت جدید و بدیع میباشد :

باز آمدن مسیح و مهدی اینجا از تجربه مزاج اعیان دور است

این فکر بسیار جالبی است و تازه، زیرا که مطابق فلسفه ایران باستانی که نفوذ عمیقی در تمام فلسفه‌های آسیای میانه و نزدیک پیدانموده جریان زمان مانند دایره ایست که پایان آن با ابتدای آن يك است و بدین وسیله «نوی» از «سازامکان» می‌رود برای بیدل گذشته و حال و مستقبل نسبی است بلکه بهتر گفته «زمان» بسته به «حال» انسان است.

نیست ولی عین تکامل و نشو و نما تصوف قدیمی هم نیست و خیلی شایان توجه است. هر شکلی از هیولای قبل از آن آمده و سلسله عجیبی وجود دارد از ذره تا انسان ولی هر چیزیکه هست در هستی خود مکمل است. قبلاً نیز دیدیم که بیدل مخالف افکار بعضی از متصوفین است که ایشان دنیا را بی ارزش و بی اهمیت میدانند بقول بیدل :

هیچ موجودی بعرض شوق ناقص جلوه نیست

ذره هم در رقص موهومی که دارد کامل است

حتی اشیائی که بوحله اول هیچ اهمیتی ندارد برای بیدل (و برای دانشمندان و طبیعیون اروپایی نیز) قابل توجه است. میفرمایند: «غافل از عالم جماد مباح» آنها نیز با ما گویا مکالمه مینمایند ولی ما از غفلت قادر نیستیم سخنان آنها را بشنویم مولینا جلال الدین بلخی نیز میفرمایند :

نطق آب و نطق باد و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

ولی نتیجه‌ای که بیدل ازین حقیقت میگیرد با افکار سایر متفکرین پارسی زبان فرق دارد چون ما نمیتوانیم که مستقیماً با حقیقت مجرده حرف بزنیم و حقیقت مجرده (خدا) بوسیله اشیا دنیا با مادر سخن است، دستگاهی که ما برای شنیدن این سخنان خدا داریم (علم) است. يك خصوصیت بیدل این است که برای وی اصل و مبداء ترقی و تکامل اشیا (هوا) است (مانند آنچه فیلسوف معروف یونانی Anaxymenes میگفت) و این هوا گوهر لطیف است که مثل «نفس رحمانی» صوفیان به تمام موجودات از سنگ گرفته تا انسان، حیات میبخشند، کم کم درین سلسله عجیب Evolution مخلوقات به «انسان» میرسیم یا بهتر گفته به «شخص» هر چیزیکه قبل انسان به وجود آمده مانند مشق تخلیقی بوده و فقط در انسان «شخصیت» موجود است که به آن «اعتدال حقیقی» میبخشد.

جسم اصلی همین کف خاک است که محیط رموز افلاک است

بعقیده بیدل در هر قطره‌ای در هر ذره‌ای يك نفس حیات باهتر از آمده ولی فقط انسان

وصف جنت شنیده ای عبرت گیر

هر جازرو گوهریست جز دنیا نیست

پس بهشت جایی مکانی نیست بلکه حالیت که درین دنیا نیز میتوان به آن رسید البته بعضی از متصوفین افکاری مانند این را ابراز نموده بودند ولی بعقیده من فرق بین ایشان و بیدل در اینست که بیدل باید آلیم «فعال» یا ACTIVISTE غرب شبا هت بیشتری نشان میدهد .

بیاتادی کنیم امروز فردای قیامت را که چشم خیره بینان تنگ دید آغوش رحمت را و آن «راحت جاوید» که اید آل بعضی از متفکرین شرق بوده برای بیدل ارزش روحانی هیچ ندارد.

گویند بهشت است همان راحت جاوید جایی که بداغی نطپد دل چه مقام است روایات و خرافاتی که بعد از دوره اول تاریخ، آن هادر تمام دیانت ها رواج پیدا کردند جز افسانه نیست و :

«هر کجا افسانه باشد هیچ کس بیدار نیست» انسان افسانه های مذهبی را ایجاد کرده و اشتباه فکر میکند که همان افسانه هائی که در جاهای وهمی صورت میگیرد حقیقت است :

دلت بعشوه عقبی خوش است ازین غافل که هر کجا تویی آنجا بغیر دنیا نیست بنا برین مردگان نیز بعد از مرگ «بجای دیگر» یا بدنای دیگر نمیروند . دنیائی که ما آنر میبینیم و میشناسیم یگانه دنیای مکانی و زمانی است .

بیرون نتاخته است ازین عرصه هیچ کس و امانده نیست این که تو گویی فلان گذشت و یا :

زین خاکدان که دامن د لها گرفته است خلقی ز خویش رفت و بجای د گر نرفت بعبارت دیگر «ز خویش رفتن» معنی «بجای دیگر رفتن» ندارد بلکه معنی آن بسیار عمیقتر میباشد . معنی آن غرق شدن در «خودی» است یا در «دل» که اصطلاحی است قریب به «انای مطلق فلسفه اید آلیست هیگل» - بیدل مانند فیلسوفهای

نه‌دی گذشت نه فردا به پیش می آید تجدد من وما تاقیامت آغازیست
یا:

غبار ماضی و مستقبل از حال تو میخیزد

در امروز است گم، گرواشگافی دی و فردا را

بنابرین کسانی که «بهشت» و «دوزخ» در زمان مستقبل می بینند غلط میکنند.

درهای فردوس و ابود امروز

از بسی دماغی گفتیم فردا

حتی روز قیامت يك اتفاق تاریخی واقع در مستقبل نیست:

ای مرده انتظار محشر ببردن

حیف است به هر فسانه ات خون خوردن

در صورت آفاق نظر کن کاینجا

هر روز قیامت است هر شب مردن

«در صورت آفاق نظر کن» حرف خیلی جالب است. بالاخره بعد از قرن‌ها

که متفکرین مترقی به «عالم انفس» جلب توجه نمودند شخصیتی می آید که ما را

به «آفاق» و «مطالعه آفاق» تشویق می نماید! آفاق و عالم مادی و ماباطل نیستیم.

گویند که او حق است و ماباطل محض

از باطل حرف حق که باور دارد؟

از طرف دیگر ما هیچ وقت نمیتوانیم بیرون از فکر خودمان بجهیم تا به ماورای

این دنیا برسیم.

بهشت و کوثر از حرص و هوس لبریز میباشد

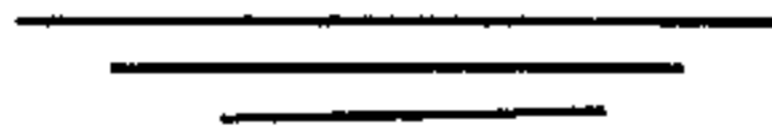
بعقبی هم رسیدیم جز همین دنیا نشد پیدا

«عقبی» که ما زمانی و مکانی میدانیم «عقبی» حقیقی نیست.

آنها که تو عقبی شماری عقبی نیست

یعنی جای تقرب مولا نیست

فوق العاده شیرین و موهن تر شاعر ختم کنم . درین قطعه نیز بوسیله طرز مخصوص
 و بدیع بیدل، افکاری را اظهار مینماید که فعلاً در اروپا نیز در بعض محیطها رواج
 دارد یعنی باقی ماندن «رفتگان»، «مردگان» در اجتماع در قلب رفیقان زنده .
 مگو گذشته رفیقان زدل فراموشند کدالم ناله که در پرده اش نمیجو شدند ؟
 تو سخت بیخبری ورنه رفتگان یکسر زخجلت مژه وا کردن تو روپوشند
 چراغ انجمن حیرت نظر بودند کنون به پرده دل داغهای خاموشند
 هنوز زحمت سعی تو میکشند بخاک توتا زبار تعلق نرسیده ای دوشند
 بچشم بسته نگاهی که این پری صفتان نزاقت انجمن شیشه خانه هوشند
 نرفته اند از این بزم تا سخن باقی است ز دیده رفته حریفان هنوز در گوشند



هیگلی میگوید که من نمیتوانم خود مرا در مقابل خود مشاهده و مطالعه کنم آن «منی» که من آنرا مطالعه میکنیم «من» حقیقی نیست بلکه یک «او» است یک چیزی بیرون از من بزم تجدید است اینجا فرصت تحقیق کو من منی دارم که تاو امیر سم او میشود این غرق شدن در «منی» عمیق یعنی «دل» مقصود حقیقی تمام ادیان است و اگر مذهبی همین منظور نداشته باشد «وهم» مطلق است.

میکشی کردیم و آسو دیدیم از تشویش و هم

گرد چندین مذهب از یک جرعه مشرب نشست

ویا:

موج این دریا تکلف پرور گرد آب نیست

طینت آزاد بیرون تاز و هم مذهب است

علت دشمنی بین ادیان مختلف دنیا اینست که تمام آنها از اصل خود دور شده اند

شیشه و سنگ آتش و آب اند دور از کو هسار

عالمی با هم جدا از اصل دشمن میشود

در ضمن دوسخترانی دیگر بنده کوشش خواهم کرد بعضی از جنبه های مدرن

بیدل را تحت نظر قرار دهم. اینجا فقط میخواهم خاطر نشان کنم که بعقیده

من بیدل مابین تمام نوابغ عالم کلاسیک فارسی زبان شخصی است که شاید

بیشتر از همه به فکر و فن اروپایی مدرن نزدیک گردیده است و مطالعه عمیقتر

بیدل هم از طرف اروپایی ها و هم از طرف شرقیها میتواند کمک مهمی بدهد به آن

تفاهم که روز بروز ما آنرا لازمتر حس میکنیم.

آیا بیدل نیز مانند بعضی فیلسوفهای ما جهدر را (و حتی «جهد ناتوانی» را) ستایش

نکرده؟ میفرمایند:

جهد هرگز نمیشود پا مال ریشه ها از دویدن است نهال

در تلاش آینه بسنگ خورد به کز آسو دگیش زنگ خورد

اجازه فرمایید که من این سخترانی مقدماتی درباره بیدل را با ذکر این قطعه

در آخرهای جوانیش متصوف و در آخر فیلسوف بزنگی نزدیک گردیده و این حالت آخری او تا آخر عمرش دوام نمود»

اثر بیدل که برای فهمیدن سبک وی در وصف طبیعت خصوصاً مفید است «طور معرفت» میباشد که وی آنرا در دوره بلوغ فکری کامل تالیف کرد یعنی وقتی که عمرش ۴۳ سال بوده است ولی قبل از شروع کردن بمطالعه لازم است درباره فهم طبیعت در بیدل کلمه‌ای چند بگویم. درین خصوص باید به دو نقطه جلب توجه نمود:

اول اینست که برای بیدل (که از این لحاظ به افکار تصوف کلاسیکی نزدیک است) طبیعت بیرون از انسان که مرکز و مرجع روحانی آن است اهمیت و معنی ندارد. نقطه دوم اینست که بیدل - و اینجا افکار وی با افکار متصوفین خیلی فرق دارد - فقط قدر جنبه باطنی طبیعت را میداند بلکه به جنبه ظاهری و مادی آن نیز اهمیت میدهد.

نمونه ای از نقطه اول بدهیم یعنی اینکه انسان مرکز واقعی طبیعت و تمام دنیا میباشد در ضمن یک مخمس زیبایی که در اثر بیدل موسوم به «نکات» درج شده شاعر میفرماید:

گر صبح کشد بال ز باد مژگان تست و رشام دمدموی ز باد مژگان تست
هر سو فگنی چشم سواد مژگان تست رمز دو جهان بست و کشاد مژگان تست
صحرا دمدم از خانه چو دیوار نما ند

تا چند کشی ز حمت کرو فردنیا تا کی روی از هوش با فسانه عقبی
ختم هوس پوچ کن از خویش برون آ فرصت شمر تست چه امروز و چه فردا
هر گه تو نماندی همه یکبار نما ند

اینجا نیز دوباره میبینیم که چقدر بیدل به انسان و به فرصت انسانی اهمیت میدهد مانند هیکل وی نیز میگوید که اگر انسان نمیبود تمام این دنیای رنگارنگ وجود نمیداشت.

وصف طبیعت در اشعار بیدل

متن دومین کنفرانس پروفیسور بوسانی دربارهٔ بیدل
که ساعت دو نیم بعد از ظهر روز هفتم میزان ۴۴ در تالار
آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد گردیده است .

مسألهٔ وصف طبیعت در یک شاعر شرقی عموماً و فارسی زبان خصوصاً خیلی جالب توجه است ، زیرا رابطهٔ نزدیکی با مسئلهٔ ریالیزم دارد . در ضمن سخنرانیهای قبل گفتیم که اصل و بنیاد عرفانی هنر روایتی ایران و ادبیات فارسی فلسفهٔ افلاطونی جدید بوده که با اینکه بعضی از عالیترین شاهکارهای ادبی دنیا را بوجود آورده ولی در راه ایجاد ریالیزم بمعنی مدرن این کلمه مانعی بسیار بزرگی تشکیل میدهد .

امروز آنچه را در سخنرانی قبل راجع به هنر قصه کردن بیدل گفتیم قدری شرح داده و خاطر نشان خواهیم کرد که در وصف طبیعت نیز بیدل جنبه‌های «نیم ریالیستی» را دارد که مطالعهٔ آن نه فقط از لحاظ علمی بلکه از نقطهٔ نظر عملی برای ایجاد یک «ریالیزم شرقی خالی از تقلید اروپا» در ادبیات پارسی اهمیت درجه اول را دارا مییابد . وقتی که آثار بیدل را مطالعه میکنیم چیزی که بایستی بعنوان مقدمه گفته شود این است که اثری که داریم مطالعه میکنیم متعلق به چه دورهٔ زندگی و فعالیت تخیلی موءلف میباشد . البته بیدل نیز مانند سایر نویسندگان شرق و غرب در زندگی هنری خود دوره‌های مختلف تکامل فکری و سبکشناسی را نشان میدهد که در طی آن افکار و سبک وی یکسان نمانده بلکه دچار تبدیل و ترقی گردیده است نویسنده و نقاد شوروی تاجیکی مشهور صدرالدین عینی در کتاب مهمی که دربارهٔ بیدل نوشته میگوید که «بیدل در بچگی دیندار ، در جوش جوانی مجذوب و در ویش

خود بیدل قابل به لزوم اعتدال بین لفظ و معنی بوده و هیچ وقت پیچیدگی و دشواری فهمی راستایش ننموده و فقط گفته که در یافتن معانی وی فهم نند میخواستند (معنی بلند من فهم نند میخواستند سیر فکرم آسان نیست کوه هم و کتل دارم) در ضمن یکی از «رقعات» وی بیدل نظریات سبکشناسی بسیار ساده و طبیعی را بروز میدهد میفرمایند:

« جمعی که از تراوت رنگ الفاظ نظری آب میدهند لوح تمیز یک قلم از درک معانی شسته اند (یعنی بعضی هم عصران وی که سبک هندی را بدون در یافتن امکانات «مدرن» آن استعمال میکردند) و گروهی که بیوی معنی کوس تردماغی میزنند رنگینی نهال عبارت اصلا از نظر انصاف شان نرسته (بعض نویسندگان غرب از این قرار است) بر این تقدیر معنی، زمزمه ایست محتجب سازم و هم و عبارت سازی مشتمل نغمات نامفهوم ... »

بنا بر این بیدل نیز طرفدار اعتدال بین لفظ و معنی و دشمن نغمات نامفهوم بعضی نویسندگان هندی - این بهترین دلیلست بر اینکه دشواری و تنیدی سبک وی منظوری دارد و این منظور چنانکه قبلاً گفتیم ایجاد ریالیزم بدیعی در تاریخ ادبیات فارسی بوده است که میتوان آنرا ریالیزم سحرآمیز نامید و یا اگر بخواهیم کلمه خود بیدل را بکار بریم «اعجاز آمیز»

مدعی در گذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که به کیفیت اعجاز رسد اما حالا برگردیم بر اصل مطلب و چند ملاحظه کنیم در خصوص اینکه بیدل چطور همان طرز اعجاز آمیز خود را برای وصف طبیعت استعمال مینماید.

قبلاً گفتیم که یکی از مفیدترین آثار بیدل برای مطالعه این جنبه هنروی مثنوی «طور معرفت» میباشد که دارای قریب ۱۵۰۰ بیت در بحر هزج بوده و از مقدمه و خاتمه این اثر معلوم میشود که شاعر این منظومه را بنام شکرالله خان بخشیده است از قرار معلوم شکرالله از حاکمان بزرگ هندوستان بوده و در عین زمان شاگرد بیدل در هنر شاعری.

ولی بیدل باین فکر قانع نشده و در این راه پیشتر هم می‌رود و تاکید و اصرار مینماید که يك دنياى بیرون از این دنیاى «فرستى» هم هیچ وجود حقیقى ندارد بلکه حقیقت هر ذره در خود ذره بودن آن ذره است و حقیقت هر آن و هر موقعی در خود همان ذره زمانى میباشد در «رقعات» یعنی مجموعه مکتوب‌های وی بیدل این نکته دقیق را بروز میدهد که:

«... در تعیین آباد ظهور هر شکل معین عین حقیقت اوست با استعارات غیر، شبهه متراش. قطره را دریا میندیش و بردریا گرد قطره مپاش ...»

بعبارت دیگر ما استعارات صوفیانه و نیو پلا تونیک که اصل و اساس آن فرض وجود يك دنياى خیالی بیرون از دنیاى حقیقى است بزاریم. باید حقیقت اشیای مادی را نیز دوست داشته باشیم و مهم بشماریم و مطالعه نماییم در آخر همان نامه بیدل آنچه قبلاً به نثر گفته بود بوسیله این رباعی عمیق و زیبائی تصدیق مینماید

ای آئینه معنیت صورت نگار تاویل و تصرف از طبیعت بردار

تحقیق اینست مابقی لعب و هوس يك را دونشان مده دورا يك شمار

اینجا بیدل يك برنامه هنرى و فلسفى را پیشنهاد مینماید که بکلی ضد سمبولیست بوده و اگر با پشت کار تمام عملی می‌گردید منجر به ریسالیزم مدرن میشد. شاید این اولین دفعه باشد در تاریخ تصوف که شخصی که اغلب متصوف دانسته میشود بطور اینقدر واضح بر ضد تاویل و شرح رمزى طبیعت حرف میزند. حقیقت اینست که بیدل اقلأً در این دوره تکامل زندگى و هنر خود نه صوفى روایتى بود و نه ماتریالیست بلکه قابل تقدس فرصت و حقیقت اشیاء ظاهرى طبیعت بوده است. شکل مخصوص سبک بیدل نیز مربوط به این نقطه است.

همه میدانند که بیدل را همیشه به دشوار فهمی متهم ساختند، ولی سبک بیدل دشوار فهم و پیچیده است از نقطه نظر سبک عادى نیو پلا تونیک و تاویلى و رمزى ادبیات کلاسیک فارسى و فقط وسیله‌ای بوده برای درهم شکستن تسلط روحانى همان سبک.

گذشت آن برق ای غافل ز تجدید
سببهای خیال خام تا چند
بدل تا کی توان زنگک هوس کاشت
اگر تخت سلیمان باد میبرد
همه از عالم بنگت خیالند
بجرم دور گردیهای فهم است
باوج چرخ اگر نتوان رسیدن
ز جنت تا سوی افسانه پرداز
بدوران گر رسید نه است مشکل
اگر تحقیق معنی نسخه آراست
کنون در کوه بیرات آب و رنگی است
طرز بدیع بیدل در تنقید کردن دنیای «افسانه» سمبول (آئینه اسکندر و تخت
سلیمان و غیره) فکر اینکه چون حالا این اتفاقات «قدیم» تجدید نمیگردد باید به اشیاء
فعلی «فرصتی» نگاه کرد.

معنی مخصوص که برای بیدل اصطلاحاتی از قبیل «تحقیق» «دیدن و شنیدن»
(نظروخبر) - عالم بنگت «معرفت» «خوددوخته» هر یکی از آنها شایسته یک سخنرانی
علیحده میبود و ما اینجا فرصت آنرا نداریم که از این موضوع ها خیلی بحث کنیم اما
چیزی که حالا میخواهم به شنوندگان گرامی نشان بدهم اینست که بیدل چطور طبیعت
را بدون «تاویل و تصرف» تصویر میکند - یعنی طوری طبیعت را تصویر میکند که در
عین وقت مادی و معنوی است و هر تفصیلی از تفصیلات آن در خودی خود و نه بطریق
رمز و سمبول نوعی از تقدس و منزّه دارد .

بعبارت دیگر سنگها، حبابها و ابرها غیره در عین وقت فقط سنگ و حباب و ابر باقی
میماند و حباب معنی حیات فانی این دنیا را ندارد - حبابست و بس، ولی با این همه حباب

مناسبت بیدل با او هر چند بصفت مناسبت استاد ی و شاگرد ی هم باشد بیدل اورا مثل یک دانشمند بزرگ بسیار احترام میکرد و معلوم میشود که او هم فکر و دوست صمیمی شاعر بوده است. از مقدمه «طو ر معرفت» معلوم میشود که شکرالله خان یک وقت در طرفهای کوهستان «بیرات» حاکم یا سرعسکر شده رفته بود. در آن وقت ها بیدل هم در آنجا ها سیاحت کرده. شکرالله خان درباره منظره های دلربای آن کوهستان همان وقت چند بیت گفته بود و بیدل بعد از چند سال بطرز یاد داشت همان سیاحت در وزن همان بیت های شکرالله خان این اثر را نوشته با و بخشیده است از مکتوبی که شاعر این اثر را با آن به شکرالله خان فرستاده است معلوم میشود که این منظومه در سال ۱۰۹۸ هـ در ۴۳ سالگی شاعر نوشته شده است. میتوان گفت که موضوع عمده تمام این منظومه وصف طبیعت است ولی وصفی که نه با سبک ریالیست مدرن و نه بطرز سمبولیک قدیمی شباهت دارد.

شاعر در این منظومه کوهستان «بیرات» را به کوه طور موسی مقابل میگذارد و میگوید که اگر طور موسی طور تجلی نور الهی باشد هم این کوه مادی «طور تجلی نور معرفت» است ولی اینجا معرفت معنی کلاسیکی عرفان ندارد و یا بهتر گفته فقط تا اندازه ای این معنی را دارد و فی الواقع معنی آن به آن علم مدرن بیشتر نزدیک است نظر به تصویر موءلف «قانون یقین» (که اینجا همان سهم «ساقی» در ساقی نامه ها و در منظومه های نظامی و غیره دارد) ویرا سیاحت کوهستان تشویق میکند و میگوید «تو دنیا را این، طبیعت را بشناس» و مسافر را توصیه می نماید که به شنیدن قناعت نکرده و بیشتر به تجربه شخصی به «دیدن» تکیه کند. ابیات ذیل در تاریخ عرفان فارسی زبان نظیری ندارد زیرا ایجاد «دیدن» بمعنی استعمال میشود که بان علم تحقیقی فزیک شباهت دارد نه به «تحقیق» بمعنی عرفانی روایتی (افلاطونی) بیدل میفرماید:

... همانا کوریست ای هوش دشمن که دید نهات گم شد از شنیدن
به برق گفتگوی آتش طور دماغ حسرتی میسوزی از دور

که نقش سنگ ناپیدا است اینجا درشتی پنبه میناست اینجا
 اینجا سنگها هیچ شمه ای از سمبولیزم نداشته سنگهای حقیقی است که در جنبه های
 مختلف ، آنها تماشا و مطالعه میگردد .
 بیدل درین تجزیه و تحلیل حقیقت خیلی دور میرود مثلاً قوس قزح را ببینید چطور
 تجزیه و مطالعه مینماید :

شفق تابی زدوقوس قزح بست
 ببالد از زمین تا آسمان رنگ
 طلسم ریشه فردوس در چنگ
 خیال لعل نوخط بر لب جام
 اگر بینی بسوی مرکز خاک
 که تا آماجگاه دل روان است

ز موج سبزه و گل رنگها جست
 گراز و صف قزح گیرد بیان رنگ
 رگک ابر بهارستان نیرنگ
 پرطاوس صرف رشته دام
 نزول قطره هباز اوج افلاک
 خدنگ بیخطایی این کمان است
 و یا چطور روی ابرها را وصف مینماید .

بهار صد شبستان زلف و کاکل
 هزاران دل تواند کرد ایجاد
 سیاه مستی شکست شیشه در چنگ
 شبستان چراغان زیر دامن
 قدح دردست و مینای شکسته
 که با سودای خویشش های و هوئیست
 گهی بر خاک سیل گریه بندد
 گهی گیرد ره دشت و بنالد

چو ابر آئینه ناز گل و مل
 ولی زلفی که در یک جنبش باد
 جنون پیمانان چشمی گریه آهنگ
 سپهری زیرش از سیاره خرمن
 چو مژگان هجوم اشک بسته
 همان دیوانه ژولیده موئیست
 گهی از برق بر آفاق خندد
 به تیغ کوه گاهی سینه مالد

حباب موضوعی است که بیدل مخصوصاً آنرا دوست دارد و ابیات زیادی بدان
 اختصاص داده اینجا نیز میتوان دید که شاعر چطور اشیاء را بادقتی که میتوان آنرا
 عملی نامید تجزیه کرده چیزی مانند حباب که به آسانی میتوان از آن بطور

ابرو سنگ و غیره هر یکی «در رقص موهومی که دارد آفتاب است و هر یکی در لحظه ای که شاعر نظر سحر آمیز خود را به آن متوجه میسازد پر معنی تر از «طور سینا و یا از آئینه سکندر» میگردد - منظور بیدل همین است - تخلیق يك دنیای حقایق جدید تر، عمیقتر و مفیدتر از دنیای قدیمی افسانه ها که بتواند جانشین آئینه سکندر و جام جمشید و تخت سلیمان و طور موسی گردد. بنابراین بعقیده من نویسنده بیدلیست شوروی صدرالدین عینی از حقیقت خیلی دور نیست وقتی مینویسد (ص ۷۵) اگر «موء لف در طلسم حیرت» روح را بصفه يك پادشاه از عالم تقدس فرود آمده تصویر کرده باشد در اینجا (یعنی در طور معرفت) ویرا از اجزاء زمین می شمارد فقط در افاده های خود در اینجا يك آهنگی کار میفرماید که گویا او طبیعت را با الهیات موافق کنانده ایستاده است در این اثر ما روشن میبینیم که شاعر از فلسفه صوفیزم اسلامی يك درجه دور شده به فلسفه دنیای زنده نزد يك رفته ایستاده است «فقط باید اضافه کرد که این موافقت بین طبیعت و الهیات طوری بعمل می آید که مطابق طرز سمبولیست قدیمی نمیشد. مثلا ببینید چطور بیدل سنگهای رنگارنگ و در عین وقت آواز عجیب و اسرار

آمیز کوهستان را توصیف می نماید :

خروش آباد شوق مستی انگیز	بکوهستان خمستانی جنون خیز
سبوبردوش تمکین سنگهایش	هجوم قلقل سینا صدایش
چو مستان رفته در پای خم از هوش	بدامن سنگهای سجده آغوش
سراپا شعله آتش کمین اند	توپنداری که اجزای زمین اند
هیولای دو عالم جام و میناست	همین کوهی که در چشم تو پیدا است

* * *

هزار آئینه در زنگ است اینجا	مگو ای بیخبر سنگ است اینجا
نزاکت خانه مینای ناز است	بهر رنگی که چشم شوق باز است
شود آئینه پاک از تهمت زنگ	اگر يك پرده برداری ازین سنگ

متوجه است و زمین را بکلی فراموش مینماید برای بیدل زمین زمین است و بس نه رمز و سمبول غیر- ولی همین زمین خوابهای آسمانی می بینند .

این فکر خوابهای زمین از لحاظ هنر شاعری نیز خیلی بدیع و مدرن است و آنرا در منظومه بیدل موسوم به عرفان پیدا میکنیم یعنی در آن منظومه ای که چون در وقت ۶۸ سالگی موءلف نوشته شده اثر رسیدگی فکری ایشان و از ساده ترین و در عین وقت عمیقترین آثار وی میباشد اجازه میدهد که این سخنرانی مختصر خود را با ذکر چند بیتی از عرفان ختم کنم، ابیاتی است که در آن موءلف بزمین اهمیت شایانی میدهد ولی خوابهای آسمانی زمین را فراموش نمیکند .

جنش بحرو گردش افلاك	نیست غیر از طپیدن دل خاك
اگر این عرصه شش جهت باز است	دو داین خانه عرش پرواز است
خاك خوابیده است و شوخی آن	میزند بال آن سوی امکان
گرهو او گر آب میبند	خاك صد رنگ خواب میبند
ریشه برده است تابه علین	تخم تعبیر خوابهای زمین
معنی دوزخ و بهشت اینجاست	استعارات برق و کشت اینجاست.

ختم

سمبولیک استفاده کرد (رمزحیات فانی انسان و غیره) بطور ریالیستی سحرآمیز مطالعه مینماید.

زهی وضع حباب بی سروپا
 نفس در دامن دل پاشکسته
 اگر چشمت بر غیرش نظر نیست
 چو ساغر پادشاه عالم آب
 حیا چون چشم حصن آهنینش
 چو او نتوان صفای سینه دادن
 نهفته از نفس آن سر بسر چشم
 نفس در آینه دزدیده زان رنگ
 چراغش در کمین پاس ناموس
 سبک روحی وقار امتیازش
 چنان بر آب دارد سیر تمکین
 بهر آب از سبکساری روان است
 در آن رنگش تراکت نقش بسته است
 نگاه از نازکی نکشوده مژگان
 هوا صهبا ایباغی دل شکسته
 بفا نوس نفیس میسوزد و بس
 چو صبحش در قفس غیر از نفس نیست
 معمای چنین عالم ندارد

که حیرانی ز نقش اوست پیدا
 نگه باشرم عقد دیده بسته
 وگر پا از خودش بیرون سفر نیست
 کلاه آرای نیاز از وضع آداب
 خموشی همچو لب نقش نگینش
 نفس را صیقل آینه دادن
 پری در سینه چون نظاره در چشم
 که اشکش سوخت آتش در دل سنگ
 نفس دزدیده تر از وضع فانوس
 تهی از خود شدن سامان و سازش
 که گویی بیضه مرغابست این
 تهی چون گشت کشتی بادبانست
 اگر چشمی بهم مالد شکسته است
 قدم از عاجزی بشکسته دامان
 نفس روغن چراغی شعله جسته
 خیالی محض می افزود و بس
 ولی تا پرزند ساز قفس نیست
 که تا بشکافت نامی هم ندارد

رو به مرفته میتوان گفت که بیدل وقتی طبیعت را وصف مینماید باریالستهای مدرن شباهت ندارد که ایشان زمین را مانند معشوقی دوست دارند و آسمان را فراموش میکنند ولی شبیه عرفای قدیمی هم نیست که نگاه ایشان به عالم مثال و حقایق آسمانی

مجلس انس حریفان را چراغ روشنیم
 بهر نفع دیگران آتش بخود در میزنیم
 بی تکلف همچو شمع بزم پر تو افکنیم
 ما درین محفل عبث جانی بغفلت میکنیم
 یکدل اینجا قابل تسخیر نتوان یافتن

پیش چشم ما خیالی دوست دلخواه است و بس
 هر دو عالم در نگاه ما پر کاه است و بس
 از ازل در قسمت ما طبع آگاه است و بس
 فقر ما آئینهٔ رمز هو الله است و بس
 فیض این خاک از هزار اکسیر نتوان یافتن

هیچکس یارب بحکم حرص سرگردان مباد
 خرم آن خاطر که گفته آرزو را خیر باد
 از حصول مقصد فانی نباید گشت شاد
 حیف همت گر شود ممنون تحصیل مراد
 ای خوش آن آهی کزو تأثیر نتوان یافتن

فیض لطف ایزدی بر خشک و تر دارد نزول
 آری آری پر تو رحمت بود عالم شمول
 هر قدر داری گنه ایدل نباید شد ملول
 مژده ای غفلت که در بزم کرم بار قبول
 جز بقدر تحفهٔ تقصیر نتوان یافتن

محفل امکان که سازش های وهوی آرزوست
 ذره تا خورشید را دیدم دراو هنگامه جوست
 شش جهت در عصر ماملو ز صوت رادیوست
 عالم تقیید یکسر دامگاه گفتگو ست

جز صدا در خانه زنجیر نتوان یافتن

مخمس بیتاب بر غزل حضرت

بیدل «رح»

همچنان کز شاخ بید انجیر نتوان یافتن
هیچگه بوی از گل تصویر نتوان یافتن
شیر را خاصیتش در قیر نتوان یافتن
از جوان حسن سلوک پیر نتوان یافتن

گوشه چشم کمان از تیر نتوان یافتن

ای که میخواهی که گردد حق و باطل روشن
کشف در کار است کی سازد دلایل روشن
گرز من پرسی، کنم حل مسائل روشن
بی عبارت شو که گردد معنی دل روشن

رمز این قرآن زهر تفسیر نتوان یافتن

آنکه از دنیا پرستی گشت محو ترهات
داده از کف نقد هستی را بجنس بی ثبات
آرزوی بردنش در گشت خواهد گشت مات
میشوند اصحاب غفلت پایمال حادثات

خواب مخمل راجز این تعبیر نتوان یافتن

ملاحظاتى درباره «رياليزم» بيدل

متن سومين كنفرانس پروفيسور بوسانى كه
ساعت دونيم بعد از ظهر روز ۱۰ میزان ۴۴ در
تالار آديتوريم پو هنتون كابل ايرادگرديد.

مسأله (رياليزم) نه فقط در تاريخ زبان و ادبيات فارسى معاصر بلكه در تاريخ تمام
زبانهاى شرقى اهميت درجه اول را داراست از قرار معلوم تمام ادبيات كلاسيكى فارسى
كمابيش تحت نفوذ ايد آليزم عرفانى و افلاطونى جديد قرار گرفته و ميتوان گفت كه
باستثناى بعضى نويسندگان قديم مانند رودكى و بعضى از گويندگان دربار محمود
غزنوى و برخى از شعراى بعد، از قبيل عبيدزادگانى نه تنها تمام هنر كلاسيك خراسان
بلكه تمام هنرهاى كلاسيك آسياى فاقد عناصر واقعاى رىاليستى بوده است (اقلابمعنى
مدرن اين كلمه) و رىاليزمى كه در ادبيات معاصر پارسى آنرا مشاهده مينماييم
(و بعضى اوقات رىاليزم افراطى بيقوق) اثر نفوذ اروپايى بوده و ريشه اى در تراديسيون
خراسانى ندارد. اينست كه جستجو و تحقيق در باره عناصر ابتدايى رىاليزم در تاريخ
ادبيات فارسى بعقیده من نه فقط داراى اهميت علمى است بلكه از نقطه نظر عملى نيز